

یادداشتی درباره تصحیح یک رساله: «سفرنامه غرب ایران»

بهزاد همتی



دفتر چهارم میراث بهارستان، همچون دفترهای پیشین، مجموعه‌ای از چند رساله کوتاه است. این دفتر دوازده رساله در موضوعات ادبیات عرب (یک رساله)، ادبیات فارسی (چهار رساله)، تاریخ (چهار رساله) و حکمت (سه رساله) دارد که به کوشش مصححان مختلف فراهم آمده است. از خواندنی‌ترین بخش‌های این قبیل مجموعه‌ها، رساله‌های تاریخی و به‌ویژه سفرنامه‌هایی است که از یک سو محققان را در روشن ساختن زوایایی از تاریخ ایران کمک می‌کنند و از سوی دیگر دیدگاه نویسندگان آنان، به‌خصوص غریبان، را نسبت به فرهنگ و جامعه ایرانی نشان می‌دهند و نهایتاً به یافتن پاسخ این سؤال کمک می‌کنند که اصولاً هدف جهانگردان غربی از دیدن نقاط مختلف ایران چه بوده است و آیا انگیزه‌های همه آنها را می‌شود یکسان فرض کرد و با بدبینی نگریست و بدان‌ها هدف استعماری نسبت داد یا این که در میان نویسندگان این قبیل آثار هدف یا اهداف دیگری هم وجود داشته است.

این یادداشت نگاهی دارد به تصحیح یکی از سفرنامه‌های کوتاهی که در دفتر چهارم میراث بهارستان درج شده است^۱ و با نشان دادن مواردی از جنبه‌های این تصحیح، این سؤال را مطرح می‌کند که چه معیاری هست که بر اساس آن بشود اثری را تصحیح شده نامید. به عبارت دیگر، کم‌ترین کاری که مصحح باید انجام دهد چیست و خلاصه این که آیا تبدیل نسخه خطی یا چاپ سنگی یک متن به صورت حروفی (یا حتی در مواردی حروف‌نگاری دوباره) که در هر حال تلاشی در احیای یک اثر است، می‌تواند تصحیح تلقی شود یا نه.

امید است روزی صاحب‌نظران معیارهایی برای تصحیح معرفی کنند و ناشران هم، تنها با سنجش اثر با آن معیار، اجازه دهند شخص اتمام‌کننده «مصحح» خوانده شود. عجالتاً از متون تصحیح‌شده به دست استادان و اهل فن این‌گونه استنباط می‌شود که این معیار، حداقل، نوشتن مقدمه‌ای در

۱. «سفرنامه غرب ایران»، نگاشته مادام دی یورند، ترجمه فریدون بن مسعود میرزا ظل السلطان، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، در: میراث بهارستان (مجموعه ۱۲ رساله)، دفتر چهارم، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.



معرفی اثر و نویسنده و تصحیح متن بر اساس نسخه‌های مختلف (در صورت موجود بودن، و یا در غیر این صورت تصحیح قیاسی) است و یکدست کردن رسم‌الخط و املاهای گوناگون یک نام و سرانجام هم شرح بعضی اصطلاحات با توجه به سطح دانش مخاطبان احتمالی اثر و در مورد کتاب‌ها، تهیه فهرست‌های لازم.

رساله مورد نظر ما از آن دسته «تصحیح‌هایی است که تقریباً هیچ‌یک از این کارها بر روی آن انجام نشده است! این رساله با عنوان سفرنامه غرب ایران نگاشته مادام «دی یورند» (زوجه وزیر مختار انگلیس در ایران در دوره قاجاریه)، و ترجمه «فریدون بن مسعود میرزا ظل السلطان»، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه منتشر شده است.

در این متن فراهم‌شده، اثری از ابتدایی‌ترین معیارهای تصحیح متن دیده نمی‌شود و این کاستی وقتی بیشتر به چشم می‌آید که خواننده می‌بیند این اثر کلاً هشتاد و چند صفحه‌ای (با مقدمه و تصاویر)، دو «مصحح» داشته است و تک‌نسخه بودن و درعین حال خوانا و خوش خط بودن آن، از گرفتاری تصحیح کاسته و به «مصححان» مجال می‌داده تا فارغ از تصحیح و ارجاع به نسخه‌بدل‌ها و تصحیح قیاسی، نسبت به دیگر جنبه‌های کار اهتمام بیشتری بورزند. مصححان مقدمه‌ای هشت صفحه‌ای بر این اثر نوشته‌اند که در ادامه بدان خواهیم پرداخت و سپس متن بازنگاری شده رساله را در هجده فصل آورده و در پایان هم صفحات آغاز و پایان نسخه خطی آن را درج کرده‌اند.

از عنوان کتاب آغاز می‌کنیم. همان‌گونه که از تصویر صفحه آغاز نسخه هم می‌توان دید، عنوان رساله «شرح مسافرت دی یورند، زوجه وزیر مختار... به طرف غرب ایران» است و لقب «مادام» افزوده مصححان است. نیازی به توضیح نیست که مادام عنوانی فرانسوی است و اگر قرار بود مصححان چیزی به پیش از نام این خانم بیفزایند، همانا لقب «لیدی» مناسب‌تر می‌بود. دیگر این که عنوان سفرنامه غرب ایران هم افزوده است و لازم بود اشاره می‌شد.

مقدمه هشت صفحه‌ای با شرحی درباره اهمیت سفرنامه‌ها آغاز می‌شود که بیش از آن که راهگشا باشد، انشایی است که مدام تکرار می‌کند سفرنامه‌نویسی خوب است و مفید و آدم‌های فهیم چنین کاری می‌کنند. «مصححان» محترم

از جمله نوشته‌اند که سفرنامه‌نویسی با خاطره‌نویسی فرق دارد:

کسانی که خاطرات مربوط به زندگی در دیار خود را می‌نویسند غالباً به مسایل فردی و مراودات خویش با هموطنان خود می‌پردازند که افراد مورد بحث، اعم از عالی و دنی، به هر حال ساکنان یک مرز و بومند و در بسیاری خصوصیات با هم شریک و در اغلب عقاید و نظریات مشترک می‌باشند. اما سفرنامه‌نویس به اقلیم دیگر سفری می‌کند که نحوه زندگی آنها، آداب و عقاید، مذهب، روش و منش و فرهنگ آنان ویژگی‌های دیگری دارد.

ایشان سپس می‌افزایند:

سفرنامه‌ها برای همه افراد کتابی [کذا!] مطلوب و خواندنی است؛ چه سفرنامه‌هایی که شرح دیگر اقلیم است، برای آنان بیشتر به صورت نوشته‌ای سرگرم‌کننده است و چه ژرف‌اندیشانی که به مطالب و نوشته‌های ثبت‌شده در سفرنامه‌ها به عنوان مدارکی مستند و پژوهشی ارجح و اعتبار می‌نهند.

صرف نظر از ایرادهای نگارشی این جملات، باید پرسید اصلاً نویسندگان مقدمه چه می‌خواهند بگویند.

برخلاف نظر مصححان که سفرنامه‌های ایرانیان را خاطره‌نویسی و فاقد ارزشی برابر با سفرنامه‌های خارجی تصور می‌کنند، سفرنامه‌های هموطنان خودمان هم برای شناخت تاریخ و فرهنگ این دیار ارزشی دارند که اگر بیش از اقلام فرنگی نباشد، در بسیاری موارد کمتر از آنها نیست. نمونه آن سفرنامه «عبدالغفار نجم‌الملک» است (دست بر قضا تقریباً در همین مسیری که این بانوی انگلیسی طی کرده و باز دست بر قضا دارای نکاتی بسیار مفیدتر و خواندنی‌تر از مواردی چون روایت دو صفحه‌ای گم‌شدن سگ بانو، در صفحات ۷۸۸ و ۷۸۹). البته بی‌انصافی است اگر کل سفرنامه این بانو را نادیده بگیریم، ولی تکرار مسائل شخصی نویسنده، به‌ویژه موضوع نگرانی او از لشکرکشی انگلیس به آفریقا و حضور پسر نویسنده در این نیروها، چندان هم برای خواننده و پژوهشگر ایرانی سودمند نیست.

باز گویی فواید سفرنامه‌نویسی سه صفحه از مقدمه را دربر می‌گیرد. سپس نویسندگان به گسترش سفرنامه‌نویسی در عصر قاجار اشاره می‌کنند که البته منظورشان سفرنامه‌نویسی



رجال ایرانی این عصر نیز هست که چند سطر بالاتر، اهمیتشان در مقابل سفرنامه‌های فرنگیان به چشم نیامده بود. این که چرا فرنگیان در دوره قاجار به صرافت سفرنامه‌نویسی افتادند، پرسشی است که بدون پاسخ می‌ماند و البته نیاز به توضیح ندارد که هدف اصلی از سفر، نوشتن سفرنامه نبوده و این گزارش‌ها در واقع از پیامدها و نتایج سفر بوده‌اند. بنابراین باید نوشت که در این دوره مسافران خارجی بسیاری، با انگیزه‌های مختلف به ایران آمدند که شرح سفر خود را هم نوشتند و در کشورشان منتشر کردند و برخی از آنها، همان روزگار، به فارسی برگردانده شدند و برخی در دوره‌های بعد و شمار قابل توجهی هم هنوز در این کشور معرفی نشده‌اند تا چه رسد به ترجمه.

سپس هم به موجود بودن بسیاری از سفرنامه‌ها به صورت نسخه خطی در کتابخانه‌ها و واجب و ضروری بودن چاپ هر یک از آنها اشاره می‌کنند که خواننده بلافاصله ذهنش به سوی سفرنامه‌های ایرانیان معطوف می‌شود؛ زیرا می‌داند که فرنگیان به زبان‌های خودشان نوشته‌اند و وجود نسخه‌های خطی سفرنامه‌های آنان در ایران معنایی ندارد، مگر این که به فارسی ترجمه شده باشند که در آن صورت هم لازم بود به ترجمه شدن آنها اشاره‌ای می‌شد.

سپس برای تأیید اهمیت گردآوری و نشر سفرنامه‌ها از شخصی به نام «فرانسوا دودونویل» نقل قول مستقیم می‌کنند که خواننده نمی‌داند کیست و هیچ مأخذی هم برای شناخت این شخص و سندیت قول او پیش روی خود نمی‌بیند. در ادامه، بلافاصله ذیل عنوان «سفرنامه مادام دی یورند» نوشته‌اند: «از سفرنامه‌های رایج دوره قاجار است که بسیاری از شرق‌شناسان دست به تألیف آن زده‌اند» (ص ۷۷۴). ابراز شگفتی و پرسش در این باره را توهین به خواننده این سطور می‌دانم!

درباره مترجم آن می‌نویسند که در سفر همراه این بانو بوده است، ولی در سرتاسر متن نامی از او دیده نمی‌شود، در حالی که بانو در چند جا نام خرده‌پاترین نوکرهایش را هم ذکر کرده است؛ مگر این که تصور شود که اشاره نویسنده به «یک نفر منشی ایرانی» در زمره همراهان، همین شخص باشد که در این صورت مصححان باید آن را با قید احتمال ذکر می‌کردند.

معرفی نسخه هم جالب است: «خط نستعلیق نسخه، زیبا، خوانا و بسیار کم‌غلط است، گرچه به‌ندرت اغلاطی در آن مشاهده می‌شود»!! (ص ۷۷۴).

مصححان پس از اشاره به مفید بودن نگاه نویسنده به مسیر و نکات مندرج در سفرنامه، چند مورد را هم نقل می‌کنند که البته خالی از فایده نیست، ولی خواننده ترجیح می‌دهد به جای ذکر مستقیم و دوباره این موارد متعدد، دست کم در یابد که بالاخره این سفر در زمان کدام پادشاه قاجار انجام شده است. نویسنده خاطره‌ای از دیدار با ناصرالدین شاه نوشته است ولی در طول سفر از او با عنوان فقید یاد می‌کند.

بهتر بود این یادداشت‌های مقدمه به دست شخص ثالثی ویرایش می‌شد تا مواردی نسنجیده مثل این مورد پیش نیاید که درباره نویسنده نوشته‌اند: «آگاهی او از اسب و نژادهای آن (به عنوان یک زن) قابل تحسین است» (ص ۷۷۶). جمله معترضه در توضیح یک نام یا اصطلاح باید بلافاصله پس از آن بیاید و در اینجا حتماً منظور نویسندگان مقدمه از «به عنوان یک زن» نویسنده بوده است، نه اسب و نژادهای آن!

بقیه مقدمه هم، تعریف از دیدگاه زنانه و از این رو دقیق نویسنده است که البته دقیق‌تر از آن را در سفرنامه‌های دیگر هم می‌توان دید؛ ضمن این که این گزارش نسبتاً کوتاه تقریباً هشتادصفحه‌ای را برای سفری هشتادروزه را نمی‌توان گزارشی دقیق و با تفصیل به‌شمار آورد.

چند نکته درباره بازچاپ این اثر و نقش مصححان

صرف نظر از مقدمه یادشده که هیچ‌گونه تلاش پژوهشی در نگارش آن دیده نمی‌شود، مصححان تنها در چند جای متن این کلمات را درون قلاب افزوده‌اند: «و» (چهار بار)، «که»، «کردن»، «است»، «نمودن» و «تر» (هر کدام یک بار). یک بار هم در پانوشست صفحه ۸۱۸ برای کلمه «انزجار» نوشته‌اند: «نسخه: انزجار؛ و چنین است در دیگر موارد که به قیاس اصلاح شد.» و این موارد همه نقش مصححان در بازآفرینی متن بوده است. می‌توان گفت که اگر متن مشکلی نداشته، گناه مصحح نیست؛ ولی اگر متن از این جنبه‌ها مشکل نداشته، مصححان می‌توانستند هم و غم خود را صرف ارائه متنی پاکیزه و رفع ابهام و توضیح واژه‌ها و اعلام و دست کم یکدست کردن آن‌ها بکنند.



از جمله کارهایی که شایسته بود مصححان برای مفهوم‌تر کردن متن انجام دهند، توضیح برخی واژه‌های نامأنوس است؛ از جمله چند اصطلاح مربوط به اسب و سوارکاری، نظیر «النگ کردن / رفتن اسب» (ص ۷۸۷ و ۸۲۹) یا «لکه رفتن اسب» (ص ۸۲۹) یا اصطلاح «شترهای الخی» (ص ۸۲۸).

در آخرین سطر صفحه ۷۹۸ آمده است: «... و چون کارزون کاملاً شرح این ابنیه را نوشته...» و خواننده در نمی‌یابد که این شخص کیست که نامش در صفحه ۸۰۱ به صورت «لورد کرزان» هم آمده است. هم باید این دو نام یکدست می‌شد و این توضیح هم می‌آمد که او همان «لرد کرزن» سیاست‌مدار معروف انگلیسی است که کتابش با عنوان ایران و قضیه ایران از بهترین منابع شناخت ایران بوده و هست.

همچنین اگر نویسنده یا مترجم اشتباه کرده و «قهوه رخ» (ص ۸۰۲) نوشته‌اند، این وظیفه مصحح است که آن را به «قهفرخ» تصحیح کند و توضیح دهد که همان «فرخ‌شهر» امروزی در استان چهارمحال و بختیاری است.

نامی که به صورت «پی‌شب» (ص ۸۰۴ و ۸۰۹) آمده، صورت نادرست «بیشاپ» است. «ایزابلا برد بیشاپ» (۱۹۳۱-۱۹۰۴) بانوی انگلیسی بود که سفرنامه‌اش با عنوان سفری به ایران و کردستان به چاپ رسیده است. نیز «لایارد» که در صفحه ۸۲۶ نامش به صورت «لایرد» هم ضبط شده؛ او لا باید دو صورت این نام یکدست شود و در ثانی توضیح داده شود که او هم دیگر مسافر انگلیسی است که به جنوب سفر کرده است و به سبب کشف کتابخانه عظیم «آشور بانپال»

شهرتی جهانی یافته است.

همچنین اگر در نسخه «دو پولان» (از جمله در ص ۸۰۹) یا «بازرفت» (ص ۸۱۴) یا «دهدیز» (ص ۸۱۵) یا «دیز» (ص ۸۲۷) یا «قلعه طول» (ص ۸۲۴) آمده است، مصحح باید با رجوع به منابع، صورت درست آنها را (دوپلان، بازفت، دهدز، دز و قلعه تل) بیابد و در متن جایگزین کند؛ هرچند به نظر می‌رسد، مورد اخیر قلعه تل قربانی بدخوانی هم شده است، چرا که همزه بدل از کسره اضافه، بی شک، کار مصححان است و در متن اصلی نیست.

چنان که می‌دانیم، در نسخه‌های خطی حرف «گ» را با یک سرکش و به صورت «ک» می‌نوشتند، از این رو بر مصحح است که آن را به رسم الخط امروزی تغییر دهد. این کار را مصححان این اثر در اغلب موارد انجام داده‌اند، اما در مواردی هم به سبب ناآشنایی با نام یا واژه این کار صورت نگرفته است؛ مثلاً «سگوند» که طایفه‌ای از لرهاست، به همان صورت «سکوند» (از جمله ص ۸۴۱) رها شده است؛ اما از آن شگفت‌تر، نام گیاه «گنه گنه» است. از یکی از مصححان که آثاری در زمینه تاریخ پزشکی منتشر ساخته است، انتظار می‌رفت آن را بشناسد و رها کردن آن به شکل «گنه گنه» (از جمله ص ۸۱۶ و ۸۲۴) از وی بعید است. و باز از آن شگفت‌تر، این مورد است: «... از بس نشیب داشت، آب مثل گرد به نظر می‌آمد هنگام ریختن» (ص ۸۴۰). درست: مثل گرد (پودر).

